

ماجرا

سارقان باعث غش کردن پسر صاحب باغ شدند

صدیقی - سرقت دو نفر از یک باغ ماجرای عجیبی را برای پسر صاحب باغ رقم زد. دو نفر که برای سرقت توت وارد یک باغ در یکی از روستاهای اطراف بجنورد شده بودند با سر رسیدن صاحب باغ هر کدام به سویی پا به فرار گذاشتند که در این بین، پسر صاحب باغ از ترس غش کرد. صاحب باغ که دزدان را فراری داده بود درباره چگونگی وقوع این اتفاق گفت: روزی برای سرکشی به باغ میوه ام رفتم که دیدم دو نفر در حال چیدن توت های باغم هستند که با دیدن من هر کدام به یک سو پا به فرار گذاشتند. یکی از سارقان که بعد معلوم شد قدرت تکلم خوبی ندارد به سمت کوچه باغ، در مسیری که پسر نوجوانم در حال چیدن تمشک بود پا به فرار گذاشت. بعد از قرار دزد، من هم با یک چوب دستی به دنبال او راه افتادم و سارق که به شدت ترسیده بود شروع به سر و صدا و بیان کلمات نامفهوم کرد. پسر نوجوانم که در مسیر سارق بود با شنیدن صدای نامفهوم سارق و صدای رعب آور من به خیال این که من به دنبال یک گراز در حال فرار هستم بدون نگاه کردن به پشت سرش پا به فرار گذاشت. همین طور که من در حال گیر انداختن سارق بودم، او هم با ایجاد صدای نامفهوم به سرعت از پشت سر در حال نزدیک شدن به پسرمد بود که فرزندم به خیال این که گراز در حال رسیدن به اوست از ترس غش کرد و روی زمین افتاد. بعد از فرار سارق، خودم را به پسرمد رساندم و با شستن سر و صورتش او را به هوش آوردم اما پسرمد همچنان از ترس به خودش می لرزید. بعد از این که پسرمد هوشیاری اش را به دست آورد متوجه شد که گرازی در کار نبود بلکه او یک سارق بود که صدای یک حیوان وحشی را در می آورد. بعد از این اتفاق یکی از سارقان را گیر آوردم که با اعتراف او معلوم شد سارقی که این حادثه را برای پسرمد رقم زده بود قدرت تکلم مناسبی ندارد.

دادگاه خانواده

در جست و جوی محبت

صدیقی - با آمدن بچه نه تنها زندگی مان شیرین نشد بلکه برعکس رو به سردی رفت چون همسرم فقط وظیفه مادری اش را انجام می داد و نقش همسری را فراموش کرده بود. مرد جوان که از بی توجهی همسرش به تنگ آمده بود در باره ماجرای زندگی خود چنین می گوید: قبل از این که صاحب فرزند شویم رابطه مان خیلی گرم و صمیمی بود و همسرم خیلی به من توجه داشت. البته برای بچه دار شدن مشکل داشتیم و چند سالی طول کشید تا با دارو و درمان بتوانیم صاحب بچه شویم. من و همسرمد هر دو شاغل بودیم و بعد از به دنیا آمدن فرزندمان این مشکل بروز کرد. زمانی که دخترمان به دنیا آمد مدتی همسرمد مرخصی گرفت و مشکلی پیش نیامد اما بعد از اتمام مرخصی مشکل ما حاد شد. اوایل خانواده های مان را درگیر این اتفاق کردیم تا هر کدام از مادران ما نوبتی، بچه را نگه دارند اما آن ها هم به خاطر سن و سال شان بعد از مدتی نتوانستند از عهده مسئولیت بچه مان برآیند و همین موضوع باعث شد به اجبار فرزندمان را به مهد کودک بسپاریم. بعد از این ماجرا دخترمان روز به روز پرخاشگرتز می شد و همین موضوع مرا آزار می داد و از همسرمد خواستم که دست از کار بیرون بکشد و به تربیت بچه برسد اما او زیر بار نمی رفت و با من جر و بحث می کرد که این همه سال درس نخوانده که در خانه بنشیند و بچه را تر و خشک کند. این ها فقط مشکل ما نبود و همسرمد بعد از به دنیا آمدن دخترمان به طور کلی نقش همسری اش را فراموش کرده و فکر و ذکرش بچه شده بود و به نیازهای من توجهی نمی کرد. هر وقت که با او در این باره حرف می زدم او مرا آدمی حسود و پدروی بی احساس خطاب می کرد و اصلاً قبول نمی کرد که من هم مثل بچه به محبت و توجه نیاز دارم. رابطه ما روز به روز سردتر می شد و هر بار به شدت با هم دعوا و مدتی با هم قهر می کردیم. وقتی دیدم که کانون زندگی مان بعد از به دنیا آمدن بچه مان نه تنها گرم نشد بلکه برعکس روز به روز سردتر هم شد از همسرمد خواستم به مرکز مشاوره دادگاه خانواده بیاییم تا با کمک مشاوران، راه حلی برای این معضل پیدا کنیم و برای ادامه یا پایان این زندگی سرد، تصمیم عاقلانه ای بگیریم.

قربانی طمع

صدیقی

نگاهی به افق می اندازد و با مرور تقویم، روزهای باقی مانده از محکومیت اش را می شمارد. نگرانی در چشمانش موج می زند و آینده فرزندانش را مه آلود می بیند. بیش از ۵۰ سال دارد و گرد سپیدی بر سر و صورتش نشسته است. می گوید چند نفر از دوستانش و البته طمع اش مانند شبی بر سرش آوار شدند و زندگی اش را به سوی نابودی سوق دادند. در یک لحظه وسوسه شد و افسار زندگی اش را به دست طمع سپرد. در ادامه گفت و گوی خبرنگار ما را با مرد زندانی می خوانید.

چند وقت است و چرا اسیر میله های

زندانی شده ای؟

بیش از ۲ سال است که به دلیل قاچاق مواد همدم میله های سر زندان شده ام.

چه نوع موادی حمل می کردی و

شغل ات چه بود؟

راننده کامیون بودم و مقدار زیادی تریاک در ماشین داشتم.

مواد را از کجا آوردی؟

(مدعی می شود) مال من نبود، من فقط راننده بودم و در ابتدا از جاسازی مواد در کامیون بی خبر بودم.

شغل ات از ابتدا رانندگی بود؟

از جوانی عاشق رانندگی بودم اما بعد از چندین سال رانندگی در جاده ها از این کار خسته شدم. بعد از این ماجرا با یک نفر کار و کاسبی راه انداختیم اما بر اثر سهل انگاری و اعتماد بی جا، شریکمد دار و ندارم را بالا کشید تا این که ورشکست شدم. بعد

از مدتی بیکاری بدهی بالا آوردم و به ناچار دوباره سراغ رانندگی رفتم تا این که کارم به این جا کشید.

چطور وارد کار سوداگری مرگ شدی؟

(مدعی می شود) به هیچ وجه تا زمانی که به نزدیکی مقصد رسیدم از موضوع جاسازی مواد در کامیون نداشتم و به نوعی قربانی این سناریوی از پیش طراحی شده از سوی چند نفر شدم.

پس مواد مال چه کسی بود؟

من فقط راننده کامیون بودم و زمانی که کامیون را برای تخلیه بار پارک کرده بودم گویا صاحب ماشین با یک نفر دیگر مواد را در غیاب من در محفظه ای که از قبل در ماشین کار گذاشته بودند جاسازی کردند و من هم بدون اطلاع بعد از تحویل بار به سمت مقصد حرکت کردم تا این که دستگیر شدم.

چطور با صاحب کامیون آشنا شدی؟

آشنایی من با صاحب کامیون در واقع از یک درد دل ساده شروع شد. روزی منتظر بارگیری کامیون در یکی از شهرهای شرقی بودم که سر یک موضوع با صاحب کامیون آشنا شدم. وقتی او از اوضاع زندگی من با خبر شد به من پیشنهاد کار با حقوق بالا داد و من هم چون مستاجر بودم و به پول نیاز داشتم قبول کردم و بعد از گذشت مدتی از این آشنایی روی کامیون او مشغول به کار شدم.

گفتی از ماجرای جاسازی مواد بی

خبر و بی گناه بودی پس چطور

دستگیر شدی و به زندان افتادی؟

از اول از ماجرای جاسازی مواد در

نمی کند. وقتی دیدم من قبول نمی کنم گفت به خاطر این کار چند میلیون تومان دستمزد خواهیم گرفت. من هم بعد از شنیدن مبلغ با توجه به این که مستاجر بودم وسوسه شدم و قبول کردم.

چرا مرد ناشناس مقدار واقعی مواد را

به تو نگفت؟

چون اگر مقدار واقعی اش را می گفت صد در صد قبول نمی کردم. مرد غریبه گفت ۵ کیلو مسود بیشتر نیست و خطری من را تهدید نمی کند. وقتی به آدرس مورد نظری که داده بود رسیدم شخص ناشناس سوار کامیون شد و بعد از صحبت از من خواست پشت سر او حرکت کنم. من هم به دنبال ماشین او به راه افتادم تا این که جلوی خانه اورسیدیم. در همین لحظه بود که ماموران از راه رسیدند و ما را دستگیر کردند.

چه موقع از مقدار واقعی مواد در

کامیون اطلاع پیدا کردی؟

زمانی که پلیس کامیون را به پارکینگ منتقل کرد و آن را تفتیش کرد. در زمان بازجویی

کامیون بی خبر بودم. روزی که بار سوخت را به کشور همسایه بردم در بیرون از شهر منتظر صاحب بار شدم تا بار را تحویل بگیرد. حدود یک هفته طول کشید و با توجه به نبود جا و مکان برای استراحت مجبور شدم به داخل شهر بروم. گویا در همین زمان مواد را در کامیون جاسازی کرده بودند. روزی که بار را تحویل صاحبش دادم طبق معمول

به سمت زادگاهم به راه افتادم. با توجه به این که از جاسازی مواد تا زمان رسیدن به مقصد بی اطلاع بودم بدون استرس و با خیال راحت همه ایست و بازرسی ها را رد کسر دم. زمانی که به اولین شهر استان زادگسا هم رسیدم شخص ناشناسی با من تماس گرفت و گفت از طرف صاحب ماشین ما موریت دارد که ماشین را تحویل بگیرد چون مشکلی برای صاحب ماشین پیش آمده است و نمی تواند آن را از من تحویل بگیرد. همان شخص ناشناس با من تماس گرفت و از من خواست که خونسرد باشم و فقط به حرف هایش گوش کنم. فرد ناشناس بعد از کمی مقدمه چینی گفت که چند کیلو مواد داخل کامیون جاسازی شده و از من خواست کامیون را به آدرس مورد نظرش ببرم. بعد از این ماجرا ترسیدم و شروع به جر و بحث با او کردم. مرد ناشناس پشت تفلن با ترفند زیرکانه ای دل من را قرص کرد و گفت تا این جا بدون مشکل آمده ای و همه ایست و بازرسی های مهم را هیچ رد کرده ای و هیچ خطری تو را تهدید

خبر

رئیس پلیس راه استان در این باره گفت: در تعطیلات آخر هفته گذشته، یک نفر در تصادفات جاده ای استان کشته شد و ۳۵ نفر نیز مجروح شدند. سرهنگ «علیرضا حسین زاده» افزود: در تعطیلات پایان هفته گذشته، ۲۷ فقره تصادف منجر به جرح در محورهای استان گزارش شد. رئیس پلیس راه خراسان شمالی اظهار کرد: در این مدت ۱۰ تصادف منجر به خسارت نیز در جاده های استان به ثبت رسید.

مجهزترین کلینیک تخصصی تعمیرات



تعمیر انواع خودروهای ایرانی و خارجی



دارای گواهینامه تعمیرات تخصصی

هیوندای- کیا (آسان موتور) از

با ضمانت تعمیر انواع خودروهای جدید سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور



تعمیرات جلوبندی و اکسل عقب

تعمیر و شستشوی انژکتورها و

سرویس جهت تنظیم موتور



مشاور، مجری و ارزیابی تشخیص و کیفیت فنی خودرو

تعمیرات اساسی و کامل موتور با

ضمانت سرویس

آدرس: خیابان امام خمینی _ ما بین چهارراه باسکول و چهارراه استقلال جنب آتش نشانی، نبش خیابان ایمان، داخل گاراژ

مهدی مطرانلویی : ۰۹۱۵۱۸۴۹۴۵۱